

نقش نخبگان در روند شکل‌گیری پارلمان و حکومت داری در افغانستان

محمدجواد محدثی*

چکیده:

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و پی‌۱۹۷۱دایش فضای باز سیاسی، احزاب و دسته‌جات متعددی در صحنه سیاست کشور ظاهر شده‌اند. عبور از چندین دهه خشونت و چشم انداز دموکراتیک حکومت جدید که حاصل تحولات اساسی در نظام بین‌الملل بوده، عده‌ای را به این فکر انداخت که این بار به شکل دیگری در سرنوشت سیاسی دخالت کنند. پس از تشکیل کنفرانس بن، چندین پروژه سیاسی در رابطه با افغانستان و برون رفت از بحران موجود، روی دست گرفته شد. تشکیل دولت موقت، تصویب قانون اساسی، انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات پارلمان که ممثل اراده عمومی مردم است، از جمله برنامه‌هایی بود که تاکنون اجرا شده است.

درمورد پارلمان مهم‌ترین کار ویژه و وظیفه اصلی آن، سازمان دادن خواسته‌ها و سلیقه‌ها و استعدادها است؛ بدین معنی که پارلمان یک کشور با کانالیزه کردن و جهت دادن به خواسته‌های تک افتاده و جدا از هم شهروندان، نه تنها حلقه واسطه بین حکومت و مردم است، بلکه از ایجاد شورش و قیام‌های ناخواسته نیز جلوگیری به عمل می‌آورد. بدین سان ما در این مقاله نقش پارلمان را به عنوان عالی‌ترین مظهر اراده مردم و حاکمیت ملی به منظور جهت بخشیدن به روابط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی جامعه بکاوش گرفته و وظایف و کارکردهای آنرا به بحث گرفته ایم که عبارت از؛ قانون گذاری، نمایندگی، بررسی و نظارت، مشروعیت بخشیدن، واریسی در کارقوه اجراییه می باشد.

کلید واژه‌ها: نخبگان، نخبگان فکری، نخبگان ابزاری، پارلمان، حکومت و بحران.

* ماستر روابط بین الملل، ریاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی

مقدمه

در جهان امروز دموکراسی به عنوان اصلی برای بهتر حکومت کردن پذیرفته شده است. یکی از اصول بنیادی و اساسی دموکراسی، مشارکت مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شان به صورت مستقیم یا با واسطه است. در نظامی که انسان از استقلال، آزادی و حمایت قانون برخوردار است، باید خود در تعیین سرنوشت اش سهم بگیرد. این سهم گیری باید به صورت مستقیم تجلی یابد ولی به سبب کثرت جمعیت و نبود امکان مشارکت مستقیم آحاد جامعه در تصمیم گیری های سیاسی، اجتماعی و ... اصل نمایندگی یا مشارکت با واسطه به عنوان مناسب ترین راه مشارکت در تصمیم گیری های ملی پذیرفته شده است. به این معنی که کشور به حوزه های متعدد با توجه به تعداد نفوس تقسیم می گردد و مردم با انتخاب نماینده ای برای پارلمان، شورای ولایتی و ... حق مشارکت خویش را از طریق نماینده ی منتخب خود در تصمیم گیری های سیاسی اداء می نمایند. بر همین اساس در هر کشوری دموکراتیک یا حتی توتالیتر پارلمان منتخب یا انتصابی وجود دارد و اصل نمایندگی از مردم و حاکمیت ملی را به نحوی از انحاء به نمایش می گذارد.

نقش نخبگان در شکل گیری پارلمان

پارلمان (parlement) این لفظ از کلمه پارلیامنتوم (parlement) لاتینی به معنی صحبت کردن مشتق شده و هیأتی را که در هر کشوری برای وضع و تصویب قانون و نظارت بر اجرای آن از سوی مردم برگزیده می شود پارلمان می گویند (قاضی، ابوالفضل: ۴۲۷) در اصطلاح همانگونه که در این تعریف آمده است بر هیأتی از نمایندگان می گویند که به وضع و تصویب قانون می پردازند، اصولاً اندیشه پارلمانتاریسم و حکومت نمایندگی شکلی از حکومت است که در آن شهروندان حق خود را نه از طریق شخص بلکه از طریق نمایندگان که برگزیده اند و در قبال ایشان مسئول هستند خواستار می باشند این خود گویای یک نوع حکومت و گرایش سیاسی در باب رژیم های سیاسی است که بیشتر بر نقش پارلمان در آن تأکید می شود.

پارلمان باید مجمع متخصصان جامعه باشد و این زمانی ممکن خواهد شد که هر کدام از نیروها و افراد با ارائه یک برنامه مدون، در یک رقابت آزاد و دموکراتیک برگزیده شود. آن چه در این جا اهمیت دارد و تحقیق ما نیز پیرامون آن بوده است، بررسی مشارکت سازمان یافته شهروندان در قالب نخبگان سیاسی و میزان نقش آنها در سازماندهی و تأثیر آنان بر روند انتخابات است. واقعیت آن است که پرداختن به مسئله ای از مسائل سیاسی یا اقتصادی محقق را وارد یک دور تسلسل می کند. همه مشکلات و معضلات به نوعی به هم وابسته اند، عدم تأثیر نخبگان جامعه در روند مشارکت سیاسی ناشی از عدم کارکرد صحیح نخبگان است و این ناشی از ضعف جامعه مدنی است و ضعف جامعه

مدنی نیز از استبداد، فقر و بی‌سوادی نشأت می‌گیرد. به هر حال آن چه بیش از تحولات پیشین ذهن آگاهان سیاسی را به خود معطوف داشته، این است که میزان نقش و تأثیر نخبگان سیاسی در انتخابات افغانستان به چه میزان است و آیا نخبگان بر ایند خواست مردم و ممثل اراده عمومی است.

در مورد نوع و چگونگی تأثیر نخبگان در ابتدا باید گفت: که آیا نخبگان بر تحولات مهم سیاسی و اجتماعی تأثیر داشته‌اند؛ یا بر حیات سیاسی - اجتماعی؟!

بر این اساس می‌توان نخبگان سیاسی شکل گرفته را در کشور افغانستان چنین دسته بندی کرد:

۱- نخبگان جهادی با محوریت تفکر جهادی.

۲- نخبگان برخاسته از سازمان های خلق و پرچم سابق.

۳- نخبگان غرب گرا و وابسته به دولت.

نخبگان جهادی با ترویج تفکر جهادی سعی دارند تا قدرت سیاسی را به دست آورند یا در ترکیب اصلی پارلمان به عنوان جریان منتقد دولت نقش داشته باشند. این دسته هر چند از هم گونی یکسانی برخوردار نیستند اما گروهی از آنها با تشکیل یک اپوزیسیون قدرتمند در مقابل دولت سعی دارند تا ناکامی خود را در جریان انتخابات مختلف جبران کنند. اما به نظر می‌رسد بعضی از هسته‌های این اپوزیسیون با به کارگیری حربه‌ای قومی و نژادی بر تحولات افغانستان تأثیر گذار باشند.

نخبگان خلق و پرچم سابق: که جزء کادر اصلی خلق و پرچم سابق بوده‌اند، هر چند دیگر تفکرات پیشین را دنبال نمی‌کنند و سخن از دموکراسی و جامعه مدنی و... سر می‌دهند. آنها توانایی مدیریت و دانش سیاسی به دلیل تجربه چند ساله حکومت کمونیست‌ها در کشور را دارند، اما نمی‌توانند یک جبهه قدرتمند تشکیل دهند. آمده‌اند تا از گردونه سیاست و تحولات سیاسی کشور عقب نمانند و فعلا در کشور به دلیل گذشته‌شان چندان نفوذ ندارند.

نخبگان غرب گرا و حامی دولت: عمر آنان با عمر دولت جدید یکسان است و بر اساس تحولات اخیر کشور تاسیس شده‌اند و آشنایی چندانی با جامعه افغانستان ندارند. لذا شعارهای آنان از دفتر کارشان فراتر نرفته است. سعی در حمایت از دولت مرکزی و تأثیر یا نفوذ بر آن و به نوعی باج‌خواهی دارند. نکته قابل توجه در رقابت‌های سیاسی این است که این نخبگان از وزن یکسانی برخوردار نیستند و نمی‌توانند تک تک رقابت کنند، لذا مجبور به ائتلاف در قالب تشکیلات سیاسی اند. (خسروشاهی: ۹۶-۹۹)

روشن است که نخبگان تأثیر عمده بر زندگی سیاسی دارند. از آموزش سیاسی شهروندان، کنترل و هدایت انتخابات، کانالیزه کردن خواسته‌ها و سلايق گرفته تا پرورش نخبگان سیاسی و پشتیبانی مردم در برابر اقتدار و استبداد حکومت.

در افغانستان معمولاً نخبگان سیاسی از شخصیت‌ها و افرادی تشکیل گردیده است که شاخصه های اصلی آن را قومیت تشکیل می دهد و در ساختار سیاسی جامعه تاثیر گذار می باشند، حتی حزب و گروه ها نیز از این افراد تشکیل می شده است. اما در جوامع مدرن، روال این گونه است که حزب، افرادی را در درون خود می پروراند و سپس همین افراد به رهبری حزب می رسند. هر چند نقش نخبگان در حزب مهم است اما یک رابطه دو سویه داریم. یک موقع احزاب بر این رهبران نخبه هستند و موقعی رهبران نخبه محصول حزب. این دو قضیه کاملاً منفک از هم هستند. در طول تاریخ افغانستان، ما همواره گونه اول را داشته ایم. یعنی معمولاً احزاب بر ایند خواست رهبران و نخبگان جامعه بوده است. برای همین تأثیرگذاری کمتر از سوی احزاب و معمولاً از طریق رهبران صورت می گیرد. شاید یکی از نقاط ضعف شکل گیری یا میزان تأثیرگذاری احزابی که می توانست دامنه نفوذشان بیشتر باشد، به این نکته برگردد که احزاب بیش از اندازه تحت تأثیر شخصیت و رفتار اجتماعی رهبران و نخبگان جامعه است. رهبران و نخبگان جامعه، احزاب را پیش می برند، گسترش می دهند و تأثیر گذارند، نشانه مهم آن هم وقتی است که جای رهبران و نخبگان حزب را شخص دیگری می گیرد یا رهبری، شناخته شده در حزب نباشد، در تأثیرگذاری این حزب‌ها دگرگونی زیادی ایجاد می شود. در دموکراسی های جوامع توسعه یافته، رهبری حزب به سهولت برکنار می شود و معمولاً مادام العمر نیست. زمانی که کنار می رود، در حزب تحولی اساسی و تأثیر چندانی به وجود نمی آید، به دلیل آنکه معمولاً این رهبران از میان حوزه های احزاب بیرون آمده اند، برخلاف جامعه ما افغانستان.

کارکردهای نخبگان در پارلمان (ابزاری و فکری)

۱- رقابت انتخاباتی

نخبگان برای بدست آوردن کرسی ها در پارلمان به رقابت می پردازند و در صدد بر می آیند که در جامعه بیشترین قدرت را در دست داشته باشند، در حوزه های انتخابیه کاندیدای شان را معرفی می کنند و به جمع آوری آراء و سازماندهی رأی دهندگان می پردازند (بشریه، ۱۳۸۲: ۳، ۳۸۲) و می کوشند تا کاندیداتور شان در حوزه های انتخابیه، انتخاب شوند. در جریان انتخابات و تصاحب قدرت این نخبگان با هم مبارزه می کنند و تلاش دارند تا نمایندگان بیشتر در پارلمان داشته باشند. نخستین وظیفه نخبگان سیاسی معرفی نامزدهای مناسب برای کرسی های پارلمان است که به تصاحب کرسی های بیشتر در قوه مقننه قادر گردند. بدین ترتیب رقابت انتخاباتی به مثابه غربالی بزرگ کار می کند و از این راه افراد رقابت کننده محک خورده پخته می شوند و سر انجام گزینش نهایی صورت می گیرد. (لیسپست: ۲، ۶۲۰)

در جامعه افغانستان نخبگان با هم به رقابت می پردازند و کرسی های پارلمان را تصاحب می کنند.

نه تنها در انتخابات پارلمانی بلکه در سایر انتخابات‌ها نیز رقابت نخبگان بر غنای انتخابات می‌افزاید، و از این طریق مشارکت اقوام و گروه‌ها و احزاب در قدرت تامین می‌شود. تضادها و تعارضات قومی، مذهبی و زبانی که در گذشته وجود داشته، تبدیل به رقابت سالم و آزادانه شهروندان می‌شود.

۲- تلاش در جهت حفظ و صیانت از ارزش‌های ملی و قانون اساسی

در افغانستان پارلمان به عنوان تجسم اراده همگانی و مظهر حاکمیت ملی، مهم‌ترین رسالت و بزرگترین وظیفه را به دوش دارد. صلاحیت‌های وسیع و اختیارات گسترده‌ای که در قانون اساسی به این دستگاه داده شده است، از یک طرف جایگاه بسیار تعیین‌کننده و موقعیت مؤثر آن را بیان می‌کند و از سوی دیگر؛ وظیفه سنگین و مسئولیت بزرگ و تاریخی را به دوش آن می‌نهد، که نخبگان سیاسی باید از ارزش‌های ملی و قانون اساسی به خوبی پاسداری نمایند.

۳- امانتداری و وفاداری به تعهدات خویش نسبت به مردم

تاریخ و جهان‌گواه بر این است که مردم افغانستان با عزم آهنین و ایمان راستین در تمامی عرصه‌ها، آنجا که نقش آفرین بودند، مقتدرانه، عزتمندانه، غرورآفرین و افتخارآمیز عمل کردند. اما متأسفانه درد مزمن این ملت در عدم صداقت، بی‌تعهدی، عملکرد منفی و سوء استفاده بعضی از نخبگان این کشور است. هر جا که میدان بازی به نخبگان (عمدتاً سیاسی - ابزاری) سپرده شده است، تاریخ کشور موقعیت و صداقت کمتری در این زمینه حکایت می‌کند. اگر کشور به تاراج رفته است، اگر به استعمار کشیده شده است، اگر فداکاری ملت و قهرمانی مردم، بدل معامله هوس آلود واقع شده است، اگر به تنش‌های قومی دامن زده شده است، اگر جنگ و خونریزی به راه افتاده است و اگر .. همه به دلیل عملکرد بد بعضی از نخبگان سیاسی جامعه بوده که متأسفانه پارلمان این کشور را هم فدای امیال و خواسته‌های قومی قبیله‌ای و حزبی جناحی خودشان نموده اند، و به جای تصمیم‌گیری‌ها در جهت توسعه، نوسازی و آبادانی کشور همواره سرگرم چانه زنی‌های شخصی قومی قبیله‌ای خودشان بوده اند. اینک در مجلس و پارلمان دوم علی‌رغم فضای تنش‌زا و التهاب‌آمیز و با وجود تهدیدها و فشارها و مشکلات و دشواری‌ها، باز هم ملت مسلمان افغانستان وظیفه خطیر و ملی خویش را به خوبی انجام دادند، و در انتخابات شرکت نمودند. اکنون باید دید و به نظاره نشست که آیا باز هم نخبگان سیاسی جامعه ما، همان راه رفته را می‌روند یا با عبرت‌اندوزی خطاهای فاحش گذشته، راه تازه‌ای در پیش می‌گیرند و آیا پارلمان باز هم تکرار تلخ گذشته است یا آغاز نو و شروع تازه و آیا به تعهدات و وعده وعیدهای دوران انتخاباتی‌شان جامعه‌ی عمل می‌پوشانند یا خیر؟!

۴- بررسی و نظارت بر قوه مجریه:

نظارت اطلاعاتی یکی از ابزارهای نظارتی قوه مقننه بر مجریه محسوب می‌گردد که تقریباً بسیاری از کشورها، در قوانین اساسی و عادی خود، در جهت حفظ حقوق مردم مصالح ملی، پیش بینی نموده‌اند. از این رو، مبادله اطلاعات از طریق شورای ملی، نمایندگان را قادر خواهد ساخت که به رسالت خود در جهت تضمین حقوق ملت، مصالح ملی و تنظیم اعمال دولت عمل نمایند که این امر از چند طریق امکان پذیر می‌باشد.

۱. **از طریق تحقیق و بررسی:** که طبق ماده ۸۹ قانون اساسی، (قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، ماده ۸۹) ولسی جرگه صلاحیت دارد به پیشنهاد یک ثلث اعضا جهت بررسی و مطالعه اعمال حکومت، کمیسیون خاص تعیین نماید.

۲. **حق سؤال:** سؤال ابزاری مناسبی است که زمینه را برای برقراری یک گفتگوی مناسب و سازنده بین شورای ملی و دولت فراهم می‌سازد. اگر تعامل بین دو قوه، از این طریق به صورت سازنده و سالم باشد، در راستای حاکمیت ملی و حسن اجرای قانون، می‌تواند نقش ایفا کند. سؤال از اعضای هیأت وزیران یکی از وسایل و ابزاری است که به منظور کنترل دولت در اختیار شورای ملی گذاشته شده است.

وظایف نخبگان در پارلمان

۱- انتقاد از حکومت و ارائه پیشنهادات

نخبگان حاکم دولت را تشکیل می‌دهد و در هرم قدرت قرار دارد. نخبگان دیگر که نسبت به نخبگان حاکم در اقلیت قرار می‌گیرند، به عنوان اپوزیسیون نمی‌گذارند که اکثریت حاکم از مسیر معین خارج شود و منابع را به نفع خود و حزب و یا قوم خاص توزیع نماید. نخبگان که در برون از دایره ی حکومت و در حاشیه قرار گرفته‌اند، عملکرد حاکمان و دولت مردان را ارزیابی و نقد می‌کنند.

اگر حاکمانی بر خلاف منافع ملی عمل کنند، اپوزیسیون می‌تواند انحراف عمل آنها را در جامعه آشکار و نمایان ساخته و افکار عمومی را علیه آنها بسیج کند و این امر نخبگان مخالف را قادر می‌سازد تا در انتخابات مرحله بعد هرم قدرت را در دست بگیرد.

بنابراین وجود اپوزیسیون باعث می‌شود که نخبگان حاکم در برنامه‌ها و ابتکار تقنین با ارائه لایحه‌ها برای تصویب در قوه مقننه بسیار دقیق باشد تا بتواند بر خواسته‌ها و مطالبات جامعه پاسخ دهند. نخبگان مخالف هرگونه حرکت نادرست دولت را در دیده عموم بی‌اعتبار خواهد کرد، این نقد و ارزیابی نخبگان سیاسی مخالف را قادر خواهد کرد که در آینده کنترل قدرت را به دست بگیرد.

از اینرو نخبگان حاکم می‌کوشد از چنین سرانجامی اجتناب ورزد. (عالم: ۳۴۵) در افغانستان با

توجه به سابقه حکومت های که شایسته سالاری در آن کمتر مورد توجه قرار داشته است بلکه منافع عده خاص محور توجهات و عملکردهای نخبگان سیاسی این مرز و بوم بوده است که می توان برنامه های دولت مردان گذشته را نیز مطابق همین فرضیه و برداشت تجزیه و تحلیل نمود که دولت ها به دنبال تأمین منافع عموم نبوده است .

بدین سان نخبگان جامعه افغانستان می توانند از انحصار منافع و قدرت در نظام سیاسی فعلی و آینده در افغانستان جلوگیری نمایند و دولت مردان را وادار نمایند که به نفع ملت و منافع ملی برنامه ریزی و اقدام نمایند، که البته تا حدودی این امر در نظام جدید تحقق یافته، اما کافی نیست چون هنوز قوم مداری، به جای شایسته سالاری حاکم است، و این یک آفت است که جامعه افغانستان همواره از آن رنج برده است.

۲- واسطه میان مردم و حکومت

نخبگان از یک طرف خواسته ها و مطالبات مردم را برای حاکمان بیان می کنند تا دولت مردان آن انتظارات و خواسته ها را تأمین و بر آورده نمایند و موضع گیری و واکنش های مردم را در قبال برنامه های دولت و عمل حاکمان منعکس می کنند و می تواند دولت را تحت فشار خواسته ها و مطالبات مردم قرار دهند.

از طرف دیگر نخبگان برنامه ها و اقدامات حکومت را برای جامعه توضیح داده و بیان می کنند. به عبارت دیگر نخبگان جامعه پلی است که جامعه و هیئت حاکمه را به هم پیوند می دهد و مانع از هم گسیختگی دولت و ملت می گردد و به مثابه قلبی عمل می کنند که فرد را به حکومت می بندد. نخبگان اقدامات حکومت را برای مردم توضیح می دهند و واکنش هایی مردم را به حکومت انتقال می دهند (تنس، استفانی: ۲۲۰)

در افغانستان نیز نخبگانی وجود دارد که این پیوند را بین مردم و حکومت ایجاد می کند. از طرفی خواسته ها و مطالبات مردم را برای حکومت بیان می کند و واکنش های مردم را در قبال سیاست ها و برنامه های دولت انعکاس می دهد و از سوی دیگر سیاست های دولت را برای مردم توضیح می دهد که این امر باعث می شود تا دولت و مردم با هم ارتباط داشته باشند و جدایی بین دولت و ملت بوجود نیاید که در نتیجه دوام و بقای نظام سیاسی را به دنبال دارد.

۳- تدوین سیاست های عمومی

نخبگان بر پایه ی رشته ای از برنامه ها و اهداف معین در رقابت های انتخاباتی شرکت می کنند تا رأی دهندگان در باره مسائل اصلی و نیز در باره سیاست ها، برنامه های آینده، اطلاع کافی به دست آورند.

از این جهت نخبگان، سیاست‌ها و برنامه‌های خود را با دقت زیادی تدوین می‌کنند و آنها را به اطلاع عموم افراد جامعه می‌رسانند.

بنابراین نخبگان هستند که سیاست‌های کلان و عمومی را در سطح داخلی و خارجی پی‌ریزی می‌نمایند. تصمیمات حکومتی توسط مقامات بلندپایه و نخبگان منتخب، یا توسط مسئولان، زیر نظارت آنها اتخاذ می‌شوند.

خط مشی حکومتی در درون نخبگان سیاسی تعیین می‌شوند. نخبگان منتخب به شیوه منسجم به تصویب و اجرای خط مشی حکومت اهتمام می‌ورزند (عالم: ۳۴۹) و نخبگان سیاست‌های خود را با احتیاط زیاد تدوین می‌کنند و سپس آنها را از راه انتشارات و اجتماعات متداول خود توضیح می‌دهند تا از این طرق سیاست‌های گوناگون در اختیار رأی دهندگان قرار گیرد. (عالم، پیشین: ۳۴۹)

در جامعه افغانستان همه سیاست‌های عمومی توسط نخبگان سیاسی تدوین و تعیین می‌گردد. این نخبگان هستند که اولویت سیاست‌های داخلی و خارجی را در جامعه مشخص و تعیین می‌نمایند. بنابراین نخبگان در تدوین سیاست‌ها نقش اصلی و محوری را بازی می‌کند.

۴- آموزش سیاسی مردم

نخبگان فکری، از برخی افراد و سیاست‌ها جانب‌داری و حمایت می‌کنند. از طریق مطبوعات و اجتماعات و غیره موضع‌گیری خودشان را بیان نموده و مردم را نسبت به مسائل و سیاست‌های جاری در جامعه آگاهی می‌دهند و نسبت به برنامه‌های دولت از خود واکنش نشان داده و باعث مشارکت مردم در مسائل سیاسی نیز می‌شوند. (قاضی: ۴۹۱)

مبارزات انتخاباتی طی دوره‌های انتخابات، مبارزات آموزشی هم هست. به طور کلی، توده مردم نسبت به فعالیت‌های حکومت بی‌احساس و بی‌اعتنا هستند که بر نخبگان فکری جامعه است، تا در جهت رفع این وضعیت نقش حیاتی را ایفاء نمایند.

جانب‌داری نخبگان از اشخاص و سیاست‌ها از راه مطبوعات، اجتماعات و تماس فردی صورت می‌گیرد و از این راه رأی دهنده آموزش می‌بیند (عالم: ۳۵۰) در افغانستان که تنها ۲۹٪ افراد جامعه با سواد و ۷۱٪ جامعه بی‌سواد می‌باشند. به عبارت دیگر از نظر فرهنگی رشد کافی نیافته‌اند، نخبگان می‌توانند از طریق برنامه‌ها، اجتماعات و غیره به مردم آموزش بدهند و مردم را نسبت به سرنوشت‌شان آگاه و حساس کنند، تا بتوانند در مسایل سیاسی مشارکت نمایند.

بنابراین نخبگان در جامعه افغانستان نیز می‌توانند نقش بارز در آموزش سیاسی مردم ایفا کنند. با توجه به تعاریف و ویژه‌گی‌هایی که برای نخبگان بیان گردید، نخبگان فعلی در افغانستان بار مسئولیت سنگین و خطیر، همراه با تعهد اخلاقی و دینی را باید به دوش بکشند.

تجارب تاریخی این واقعیت را نشان داده است که در ترقی و تعالی یا سقوط و فروپاشی نظام‌های سیاسی، نخبگان سیاسی نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کنند و ثابت کرده است تلاش در جهت افزایش ظرفیت نظام سیاسی جوامع در حال توسعه و نوسازی به لحاظ گستردگی، تنوع سرعت این دگرگونی‌ها محتاج دخالت یکی از زیرسیستم‌های نظام سیاسی یعنی نخبگان سیاسی است که به دلیل توانایی تأثیرگذاری بر ساختار و عملکرد کل نظام سیاسی با هیچ‌یک از پاره‌نظام‌های دیگر قابل مقایسه نیستند هرچند مفهوم نخبگان سیاسی در افغانستان با آن چه که در کشورهای پیشرفته مطرح است، قابل انطباق نیست. چرا که پیدایش گروه نخبه در آن جوامع که عمدتاً افراد هوشمند، زیرک و مجرب را شامل می‌شود، معلول عواملی چون انقلاب‌های سیاسی و صنعتی و دگرگونی‌های ساختاری در قشریندی اجتماعی بوده که جوامع را پذیرای نقش تأثیرگذار آنها نموده است. در حالی که این عوامل در افغانستان یا اساساً صورت واقعی به خود نگرفته یا با تأخیر انجام پذیرفته است. از این رو آن چه در افغانستان به عنوان گروه نخبه شناخته می‌شود غالباً نه به دلیل تأثیرگذاری از ناحیه فکر و ذکاوت و درایت سیاسی بلکه از منشاء و خاستگاه خانوادگی و طایفه‌ای فرد و یا منزلت و مقام اجتماعی و سیاسی وی ناشی می‌شود. بدین ترتیب نظام سیاسی افغانستان در این مقطع همانند هر نظام سنتی و اقتدارگرا فاقد قدرت انعطاف‌پذیری لازم بوده و از این رو امکان نفوذ افراد لایق و کاردان در دستگاه‌های اجرایی وجود ندارد، و متأسفانه عمدتاً بازیگران اصلی و رسمی صرفاً بر اساس پیوندها و تعلقات قومی قبیله‌ای، نه‌ایتاً حزبی، و وابستگی‌های بیرونی به کار گمارده شده است، نخبگان حاکم با آنکه به لحاظ ظاهر همبسته شمرده می‌شوند اما در درون خود دچار تشتت هستند از نخستین لحظه‌ای که دولت متکی بر قانون اساسی در افغانستان بر سر کار آمد، تفرقه و چنددستگی نخبگان حاکم زندگی سیاسی را به بن‌بستی دچار کرد که عمده‌ترین بیماری حکومت پارلمانی بود تفکیک قوای سه‌گانه که قانون اساسی آن را ضروری تشخیص داده بود، منجر به چند پارگی نخبگان شد و آنان را وا داشت که به جای توسل به استراتژی‌ها و ابتکارهای سازنده مثبت، تاکتیک‌هایی را پیش گیرند که صرفاً بقای سیاسی و منافع آنها را تضمین کند. در این بین نخبگان فکری (روشنفکران و تحصیل‌کردگان نویسندگان علماء و...) نیز متأثر از جو حاکم بر جامعه به جای بهره‌گیری از عناصر پویا و سازنده، در جهت توسعه و نوسازی افغانستان، نقش دلال انتقال عقاید و نظام ارزشی و هنجارهای غیر بومی و بیگانه را ایفا می‌کنند و یا همچنان اسیر گرایش‌های قومی قبیله‌ای بوده و از مسائل مهم و اساسی جامعه غافل مانده‌اند.

بحران ها و چالشهای موجود در برابر نخبگان افغانستان

در افغانستان رقابت‌های انتخاباتی به شدت متأثر از عنصر قومیت است و رأی قومی نیز سرنوشت انتخابات و رقابت‌های انتخاباتی را تعیین می‌کند. در چند انتخابات سراسری که در فضای پس از تحولات جدید برگزار شده است، به خوبی شاهد رأی قومی و نقش قومیت در پیروزی نامزدان و توجه هر یک از نامزدان به این متغیر بودیم، و با صد تأسف باید گفت تلاشهای نخبگان فکری، و سیاسی جامعه ای ما هم دامن زدن به مسائل قومی قبیله ای بوده و هست، و رسیدن به قدرت را با هر ابزار و وسائل ممکن ضروری می‌انگارند حتی با تخریب دیگران و هیچگاه به شایستگی فرد توجه نمی‌شود یا کمتر توجه می‌شود، و حال آنکه «در نگاه اسلامی قدرت سیاسی فاقد مطلوبیت و ارزش ذاتی است و مطلوبیت آن به ارزش مند بودن و اهمیت اهداف منوط می‌گردد. (سجادی: ۷۸)

مشروعیت سیاسی و نخبگان افغانی

در افغانستان نظم سیاسی و حاکمیت همیشه بر شاخصه‌هایی مانند سیاستهای فردگرایانه گروهی و یا اتحاد و سازش نخبگان مبتنی بوده که این ساز و کارها به وسیله مکانیسم ها و ابزارهایی مانند اجماع نظر نخبگان و یا کسب قدرت از طریق لویه جرگه، امکان‌پذیر و عملی گردیده است. از آنجا که کاربرد عملی زور و تهدید به عنوان ابزارهای کسب، تحکیم و حفظ حاکمیت بارها در این کشور به کار گرفته شده است و راه‌های مشروع و قانونی ابزار وجود سیاسی بسیار محدود بوده و متأسفانه می‌بینیم که هرگونه تغییر و تحول رژیم سیاسی با زور خشونت و منازعه قومی توأم گردیده است، نقش ضعیف نخبگان و ناتوانی در ایجاد ثبات سیاسی و در حقیقت عدم ثبات سیاسی افغانستان از آنجا آشکار می‌شود که آنها به جای آن که قانون اساسی تفاهم و احترام متقابل به یکدیگر را اساس کسب مشروعیت سیاسی قرار دهند به فکر دسته‌بندی‌های قومی قبیله‌ای و برآوردن خواسته‌های قوم و قبیله خاص خود هستند میزان علاقه و همبستگی قومی در این جامعه به مراتب بالا تر از همبستگی ملی است. به قول دورکیم، جامعه شناس معروف فرانسوی، جامعه افغانستان هنوز به عقلانیت و وجدان جمعی نرسیده است. همبستگی موجود در این جامعه بیشتر همبستگی مکانیکی است. در حالی که همبستگی اجتماعی در یک جامعه پیشرفته جنبه ای ارگانیکی داشته و بر پایه نوعی تقسیم کار اجتماعی استوار است (ریمون آرون: ۳۴۰-۳۷۰) در شرایط سیاسی اجتماعی فعلی افغانستان به نظر می‌رسد بحران‌هایی وجود دارد که قابل تأمل است و وظائف نخبگان آن جامعه را سنگین تر می‌کند. (سریع القلم، محمود: ۲۰۹-۲۱۰)

۱- بحران هویت و همبستگی

در افغانستان هنوز هویت ملی و ملت یک‌پارچه به وجود نیامده است. شهروندان امروز افغانستان حس هویت ملی ندارند و هنوز خود را با هویت قومی‌شان می‌شناسند. الیور روآ هنگام بحث از رابطه‌ی دولت و ملت در افغانستان، به «ملت نیافتنی» تعبیر می‌کند و در این خصوص می‌نگارد: «افغانستان هرگز ملتی یکپارچه نداشته و تنها دولت داشته است. دولت در چیزی ظهور نکرده که از قدرت فهم و ادراک جامعه بالاتر باشد، زیرا از لحاظ تاریخی، دولت افغانستان ریشه در بخشی از جامعه یعنی کنفدراسیون قبایل داشته‌است (الیور روآ، ۳۴).

چنانکه در تعریف ملت گفته شد، ملت زمانی شکل می‌گیرد که دارای دو دسته عناصر عینی و ذهنی باشد. در افغانستان، اگر چه عنصر عینی ملت و ملیت، یعنی سرزمین مشترک وجود دارد، اما عناصر ذهنی مشترک هنوز پدید نیامده است. عناصر ذهنی عبارتند از: اسطوره‌ها، خاطره‌ها، باورها، و فرهنگ مشترک. شهروندان افغانستان کم‌تر اسطوره‌ی مشترکی می‌شناسند، باورها و خاطره‌های مشترک و هم‌سانی از تاریخ خود ندارند و هر یک از اقوام این کشور، خاطره و برداشت خاصی از تاریخ این کشور دارند. هنوز بر سر نمادهای ملی (زبان، سرود ملی، قهرمان‌های ملی و...) اتحاد نظری وجود ندارد. وجدان جمعی و آگاهی تاریخی مشترک در میان شهروندان افغانستان وجود ندارد و بنابراین، پدیده‌ی ملت نیز هنوز در این جامعه به وجود نیامده است. اقوام متعدد در افغانستان به سان جزیره‌های جدا از هم زندگی می‌کنند که هیچ‌گاه احساس همبستگی نکرده‌اند و نسبت به همدیگر، به چشم بیگانه می‌نگرند.

۲- بحران ثبات و امنیت

عقلانیت سیاسی قبیله‌ای و سیاست قومی سبب شده است که در طی این سه قرن، افغانستان همواره در آتش جنگ‌های داخلی و جنگ با کشورهای دیگر بسوزد. عقلانیت قبیله‌ای و قومی به تنازع و جنگ قومی منجر شده و زمینه تاخت و تاز قدرت‌های بیگانه را نیز در این کشور فراهم نموده است. افغانستان در تاریخ معاصر خود، همواره میدان بازی قدرت‌های بزرگ جهانی بوده است. علاوه بر وضعیت ژئوپولیتیکی کشور، تنازع قومی و قبیله‌ای نیز از عوامل اساسی زمینه‌ساز دخالت دیگران در این کشور شده است.

۳- بحران مشروعیت

در طی این سه قرن، هیچ یک از نظام‌های سیاسی کشور از مشروعیت برخوردار نبوده است و دولت کنونی گر چند مشروع‌ترین نظام برای مردم افغانستان تلقی می‌شود، با این حال، نمی‌توان گفت با بحران مشروعیت روبه‌رو نیست. دولت افغانستان زمانی فراگیر خواهد بود که به جای وابستگی‌های عقیدتی،

وفاداری ملی به جامعه افغانی را اساس قرار دهد و در جهت مشارکت دادن و جذب همه‌ی اقشار جامعه افغانی بدون توجه به مسائل زبانی، تعلقات قومی و یا فکری آن‌ها بکوشد. وحدت ملی و مشروعیت نظام سیاسی تنها زمانی تقویت می‌شود که تمامی ساکنان درون مرزهای افغانستان را به چشم شهروندان جامعه افغانستان که از حقوق برابر برای مشارکت در دولت و نهادهای وابسته به آن و نیز برخورداری از امتیازات اقتصادی عادلانه در جامعه برخوردار هستند، در نظر بگیرد.

۴- بحران مشارکت

زمینه‌ی مشارکت سیاسی مردم برای اولین بار در واقع پس از تحولات جدید فراهم شد، با این حال، دولت جدید نیز با بحران مشارکت روبرو است.

۵- بحران سلطه و نفوذ

هیچ نظامی در افغانستان تاکنون نفوذ تام بر ساکنان این کشور نداشته است. دولت فعلی نیز با این بحران مواجه است و بر بخش‌ها و جمعیت قابل توجهی از ساکنان کشور حاکمیت ندارد و مناطق زیادی از قلمرو کنترل دولت خارج و خود مختار است.

۶- بحران مدیریت و کارآمدی

دولت‌های افغانستان از ناکارآمدترین دولت‌های دنیا بوده و دولت کنونی نیز در مدیریت کشور با بحران مواجه است. اگر نیک بنگریم، بزرگترین چالش بر سر راه توسعه و بازسازی کشور، همین عقلانیت قبیله و گرایش‌های قومی است. نخبگان این کشور، بیش از پنجاه درصد از انرژی و نیروی فکری‌شان صرف منازعات و تأمین منافع قومی یا منافع شخصی می‌شود و اگر بر فرض هم بخواهند در زمینه سازندگی یا توسعه کشور فکری داشته باشند، تنها درصد کمی از مشغله ذهنی‌شان را تفکر روی مسائل ملی تشکیل می‌دهد.

علاوه بر این، در زمینه مدیریت و کارآمدی باید اضافه نمود که فساد اداری و سیاسی نیز چنان پیچکی بر قامت دولت‌داری در کشور پیچیده و در این زمینه نیز مطابق گزارش سازمان شفافیت بین‌المللی در چند ماه گذشته، افغانستان رتبه‌ی دوم را در جهان از آن خود نموده است.

راه‌کارها برای برون رفت از چالش‌های موجود در افغانستان

برای عبور از معضلات موجود، با توجه به عوامل تداوم آن، می‌توان راه کارهای ذیل را ارائه داد:

۱- تأکید بر تاریخ و وجوه مشترک

چنان که گفته شد، از بحران‌های اصلی و بنیادی موجود در افغانستان، آن است که هنوز ملت‌سازی در این کشور صورت نگرفته و هویت ملی به وجود نیامده است. برای عبور از قومیت و قبیله، ملت‌سازی و شکل‌گیری هویت واحد ملی نیاز است. درباره عامل اصلی تشکیل‌دهنده ملت نیز، دیدگاه‌های

متفاوتی وجود دارد که یکی از این دیدگاه‌ها، درباره ملت جنبه‌ی سیاسی دارد که سنت فکری انقلاب فرانسه سرچشمه‌ی اصلی این برداشت می‌تواند به حساب آید. بر حسب این برداشت، ویژگی اصلی ملت نه وحدت فرهنگی یا زبانی یا قومی، بلکه وحدت در سازمان سیاسی است. یکی از انقلابیون فرانسه گفته است «ملت مجموعه افرادی است که تحت حکومت یک قانون به سر برند». بنابراین، تکوین ملت نیازمند تکوین دولت است و مفهوم دولت و سازمان سیاسی منطقی و از نظر تاریخی بر ملت تقدم دارد. از این رو مجموعه کسانی که در درون نظم سیاسی والاتر از قوم و قبیله زندگی می‌کنند، یک ملت‌اند. در نتیجه وجود چنین نظمی، مصلحت مشترکی در بین آنها پدید می‌آید و احساس وظیفه و وفاداری مشترکی نسبت به آن نظم شکل می‌گیرد. تجربه قرن بیستم و پیدایش دولت‌های ملی پس از استعمار نیز مؤید این برداشت سیاسی است. دست کم این که سازمان و تشکل سیاسی به همان اندازه در ایجاد هویت ملی مؤثر است که قومیت ممکن است در ایجاد دولت مؤثر باشد (بشیریه: ۳۲-۳۱)

برداشت دوم از ملت و ملیت، برداشت فرهنگی است. برخی نویسندگان آلمانی مثل نوفالیس و فیخته عوامل فرهنگی و زبان را عامل اصلی تشکیل دهنده ملت می‌دانستند. به نظر آنها، بشریت به حکم طبیعت میان ملت‌ها تقسیم شده است نه به حکم وجود دولت‌ها. ویژگی اصلی هویت ملی، زبان است که دربرگیرنده سنت‌ها، نمادها، افسانه‌ها و تاریخ و فرهنگ مشترک هر قوم است. به عبارتی هویت ملی در این برداشت طبیعی، ذاتی و مستمر است. البته در اینجا ملت با قوم خلط شده و ممکن است در درون دولت واحدی چندین «ملت» وجود داشته باشد. (پیشین: ۳۳)

برداشت سوم نیز وجود دارد که برداشت جامع‌تری است و از حد دو نظریه سیاسی و فرهنگی بالا، فراتر می‌رود و در عین حال ویژگی آن دو را هم حفظ می‌کند. طبق برداشت سوم، ویژگی ملت را نباید در هویت قومی و فرهنگی یافت. برای تکوین هویت قومی، ویژگی‌های فرهنگی لازم است، اما هویت ملی فراتر از هویت قومی- فرهنگی است و وجود چندین قومیت در درون یک دولت نباید مانع تشکیل هویت ملی شود. در تعبیر فرهنگی، بسیاری از عوامل تاریخی مؤثر در تکوین ملت‌ها نادیده می‌مانند. ارنست رنان نویسنده فرانسوی از چنین دیدگاهی برداشت قومی- فرهنگی را مورد انتقاد قرار داد. به نظر او، عامل تکوین هویت ملی، داشتن تاریخ مشترکی از دردها و رنج‌های همگانی و خاطرات مشترک تاریخی است. پس هویت ملی صرفاً بر اساس قومیت، زبان، سرزمین مشترک و سازمان سیاسی دولت به وجود نمی‌آید. از سوی دیگر شرط عمده تکوین هویت ملی پیدایش اراده با هم زیستن است. در صورت وجود چنان تاریخ و خاطرات عمومی و چنین اراده‌ی مشترکی مردم به رغم تفاوت‌های فرهنگی و قومی و زبانی، ملت واحدی را تشکیل می‌دهند (پیشین: ۳۲-۳۳)

بنیادهای فرهنگی خاصی که در طول تاریخ با مشارکت تمامی گروه‌های قومی افغانستان شکل گرفته است، می‌تواند نوعی هویت ملی را به وجود آورد که ویژگی فراگیر داشته باشد. این هویت ملی در برگیرنده عناصر و اجزاء مختلفی است که تنها در کلیت خود می‌تواند در برگیرنده تمامی گروه‌های مختلف جامعه افغانی باشد. بدین ترتیب دولت افغانستان نیز بر اساس تکیه بر یک چنین هویتی و مشارکت دادن همه آفشار جامعه افغانی است که می‌تواند یک دولت فراگیر محسوب شود.

۲- پرهیز از انحصار قدرت و زمینه سازی بهتر برای مشارکت

بحران مشارکت به نوبه خود سبب تقابل سران قومی و قبیله‌ای با دولت گردیده و از عنصر قومیت و قبیله به عنوان ابزار سیاسی استفاده به عمل می‌آید. با توجه به وجود گروه‌های زبانی و مذهبی در افغانستان، گسترش مشارکت سیاسی و گردش نخبگان یک مسئله حیاتی برای پویایی جامعه و دولت محسوب می‌شود. کنترل دولت توسط گروه قومی یا قبیله‌ای خاص و راه نیافتن سایرین در ساختارهای قدرت، به بیگانه شدن آن‌ها از مرکز کمک می‌کند و وحدت ملی را به مخاطره می‌افکند. رعایت این امر به ویژه در مورد آن دسته از گروه‌های قومی و زبانی که حضور چندانی در ساختارهای قدرت و تشکیلات گوناگون دولت و نهادهای وابسته به آن ندارند، یک ضرورت ملی به شمار می‌رود.

به جای دامن زدن به اختلاف‌های حساسیت برانگیز و غفلت از آسیب‌پذیری‌های داخلی، باید بر مشارکت تمامی گروه‌های قومی به نحو عادلانه و نیز وجوه مشترک فرهنگی و تاریخی تأکید نمود. آگاهی از آسیب‌پذیری‌های داخلی و پرهیز از دامن زدن به حساسیت‌های اختلاف برانگیز از یک سو و تأکید بر هویت فراگیر و در برگیرنده‌ی همه‌ی گروه‌های جامعه‌ی افغانی، تنها در صورتی امکان‌پذیر است که دولت حاکم بر سرنوشت شهروندان کشور، دولتی فراگیر باشد و نه دولتی اقتدارگرا و تحت سلطه‌ی معدودی از خانواده‌ها یا نخبگان جامعه. تنها مشارکت سیاسی مبتنی بر وفاداری ملی است که می‌تواند زمینه‌های شکل‌گیری دولت فراگیر را فراهم سازد و به نوبه‌ی خود به اتخاذ سیاست‌های داخلی و خارجی سنجیده‌ای منجر شود که هدف نهایی آن گسترش وحدت ملی، توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی و از میان برداشتن فرصت‌ها و زمینه‌های مداخله‌ی نیروهای خارجی در مسائل داخلی افغانستان است. (احمدی: ۴۲)

۳- تلاش برای مواجهه‌ی تعاملی با فرهنگ‌های دیگر

به جای آن که برای تأمین منافع قومی و گروهی به بیرون پناه ببریم، برای تأمین منافع عام ملی که یکی از این منافع کلان، اصلاح فرهنگ عمومی و در پی آن اصلاح فرهنگ سیاسی ماست، با فرهنگ‌های دیگر، باید مواجهه تعاملی داشت و از نقاط مثبت این فرهنگ‌ها برای زدودن آثار مخرب فرهنگ خود استفاده نمود. فرهنگ‌ها و تمدن‌ها همواره در اثر تعامل با یکدیگر به رشد و ترقی دست یافته‌اند.

بنابراین، رویارویی تقابلی با دنیای خارج مفید به نظر نمی‌رسد. نفس مهاجرت شهروندان کشور در کشورهای گوناگون، علی‌رغم آنکه پیامدهای منفی نیز در پی داشته است، اما پیامدهای مثبت آن قابل توجه است.

۴- تقویت جامعه مدنی و تشکیل احزاب فراقومی

از لوازم عقلانیت سیاسی مدرن، حضور قدرتمند جامعه مدنی و احزاب سیاسی است. در واقع احزاب به عنوان «چرخ دنده‌ی دستگاه دموکراسی» به عنوان یک سیستم سیاسی مدرن معروف است. جامعه مدنی و احزاب سیاسی در واقع حلقه واسط بین مردم و حکومت‌اند که از یک سو خواست‌ها و تقاضاهای مردم را به حکومت منتقل نموده و دستگاه سیاسی را به پاسخ‌گویی به نیازمندی‌ها و تمایلات مردم وامی‌دارد، از سوی دیگر در جامعه‌پذیری مردم ایفای نقش می‌کند؛ یعنی مردم را با ارزش‌های سیاسی کشور آشنا می‌سازد. در واقع یکی از نقش‌ها و کارکردهای جدی احزاب، آموزش سیاسی مردم است. از دیگر کارکردهای حزب، مبارزه بر سر کسب اقتدار است. هر حزبی مفکوره و اندیشه خاص خود را در عرصه‌های گوناگون (سیاست، اقتصاد و فرهنگ) دارد و می‌خواهد که با سلطه‌یافتن و کسب قدرت، جامعه را مطابق نظریات خود اداره نماید.

در کشور ما پس از روی کار آمدن دولت جدید یک باره احزاب زیادی همانند قارچ رویدند و امروز شمار این احزاب به بیش از صد مورد رسیده است. البته تشکیل حزب پدیده جدیدی نبود و در گذشته تاریخ خود نیز تجربه تشکیل احزاب را داشته‌ایم. اما در هیچ دوره‌ی تاریخی مانند امروز با تکثر احزاب و تورم حزب‌نماها روبرو نبوده‌ایم. اما آیا حقیقتاً آن چه ما در کشور خود به نام حزب می‌شناسیم، فاکتورها و عناصر یک حزب را در وجود این حزب‌نماها مشاهده می‌کنیم، که به نظر می‌رسد، هیچ یک از احزاب ما از ویژگی‌های کامل یک حزب سیاسی برخوردار نیستند. ما فقط با تورم گروهک‌هایی روبرو هستیم که به نام حزب قد برافراشته و هیچ یک نقش و کارکرد حزب و جامعه مدنی را ایفا نمی‌کنند. کارکرد احزاب ما نه جامعه‌پذیر ساختن مردم و یا انتقال خواست‌های ایشان به حکومت، بلکه دلالتی سیاسی برای کسب منافع محدود چند نفر عضو حزب است و تمام احزاب ما نه مولد و مبلغ یک اندیشه سیاسی و اقتصادی، که دکان‌های چانه‌زنی برای تأمین خواست‌های شخصی گردیده است. همه‌ی هنر این حزب‌نماها این است که اعضای آن در هنگام انتخابات به این کاندید و آن کاندید بپیوندند و در اثر تعامل با یکی از نامزدان و یا اربابان قدرت، به نان و نوایی برسند و جیب خود را از مرحمتی یکی از نامزدان پر کنند. در این منطق، نه از اندیشه خبری است و نه از طرح و تدبیری برای جامعه. جهت‌گیری‌ها در یک شب و پس از یک جلسه مهمانی به راحتی تا یک صد و هشتاد درجه تغییر می‌کند و حزبی که تا دیروز منتقد جدی یک شخص

است، پس از یک پذیرایی مختصر، مدافع جان به کف کسی می‌شود که تا دیروز هیچ نقطه‌ی مشترکی با او نداشت.

علاوه بر این، در یک جامعه دموکراتیک، سنگ‌بنای احزاب اندیشه، و رویکرد فکری به پدیده‌های اجتماعی است و احزاب همه بر پایه‌ی اندیشه‌های سیاسی و دیدگاه خاصی در زمینه‌ی اقتصاد و سیاست شکل می‌گیرد در حالی که در جامعه‌ی ما بنیاد احزاب، در درجه نخست تعلقات قومی و در درجه بعد، علقه‌های مذهبی است. هیچ حزبی با استاندارد فراقومی را نمی‌توان در کشور نشانه نمود. هرچند در قانون اساسی جدید ما، تشکیل حزب بر مبنای قومیت و مذهب ممنوع اعلام شده است و هر یک از احزاب نیز مدعی‌اند که فراقومی و فرامذهبی هستند، اما در عمل همه در قفس تنگ قومیت و قبیله گرفتار آمده‌اند. (سجادی: ۳۴-۴۸)

نکته‌ی دیگر آن که تورم و تعدد احزاب که در جامعه‌ی ما به اوج و افراطی‌ترین نقطه‌ی خود رسیده است، خود نشانگر تعدد و تکثر شکاف‌های اجتماعی در کشور است. زیرا احزاب بر پایه شکاف‌های موجود در جامعه شکل می‌گیرد و هرچه تعدد حزب بالا رود، حاکی از آشفتگی و نابسامانی اجتماعی و شکاف‌های کثیر در سطح اجتماع است. اگر در کشوری دو حزب قدرتمند وجود داشته باشد، یعنی این که دو جریان اصیل و پر قدرت فکری وجود دارد. اگر صد حزب وجود داشته باشد، به این معناست که ما صد نوع گرایش و صد نوع اختلاف دید داریم.

با این وضع آشفته‌ی فرهنگ حزبی و کم‌جان بودن جامعه‌ی مدنی، امید زیادی برای پدید آمدن عقلانیت سیاسی مدرن وجود ندارد. وضع ما نشان می‌دهد که چرخ‌زنده‌ی ماشین دموکراسی و عقلانیت مدرن در افغانستان نیاز به تعمیر دارد و تا به تعمیر آن موفق نشده باشیم، توفیقی در رسیدن به عقلانیت مدرن، نیز نخواهیم یافت.

برای عبور احزاب از عقلانیت قومی و قبیله‌ای، به نظر می‌رسد که وزارت عدلیه باید تنها به مرامنامه و اساس‌نامه‌ی احزاب ننگرد، بلکه باید هویت اعضا را هم ملاک قرار داده و مورد بررسی قرار دهد. اگر اعضای شورای مرکزی حزب یا هیأت رهبری آن همه از یک قومیت بود، نباید اجازه‌ی فعالیت بدهد. در این صورت، هم تشکیل حزب بر مبنای قومیت دیگر ممکن نخواهد بود و هم از تورم احزاب کاسته شده و از تشکیل حزب بر مبنای قومیت در آینده جلوگیری خواهد شد.

۵- آموزش سیاسی به منظور اصلاح فرهنگ سیاسی

مراکز آموزشی و رسانه‌های عمومی، نقش اساسی در اصلاح و تغییر فرهنگ جامعه دارند. راه خوشبختی و نگون‌بختی یک جامعه از مکتب و دانشگاه می‌گذرد و قبل از هر نوع اقدامی، ابتدا باید در فکر آموزش و تعلیم و تربیت بود. عبور از قومیت و قبیله‌گرایی، از طریق آموزش و از کانال مراکز

تعلیمی امکان‌پذیر است و باید از این مراکز شروع شود. معلم چنان که می‌تواند مبلغ ارزش‌های مدرن و مروج تجدد و عقلانیت مدرن باشد، می‌تواند با گفتار و رفتارش تندیس قومیت و قبیله پرستی نیز باشد.

افزون بر مراکز تعلیمی، رسانه‌های عمومی نیز عین همان وضعیت مراکز تعلیمی را دارند. چنانکه رسانه‌های عمومی می‌توانند سنگری برای دعوای قومی و دامن‌زدن به تنازع قبیله‌ای باشند، این امکان را نیز دارند که مروج اندیشه و رویکرد عقلانی مدرن باشند و به سان دانشگاهی برای آموزش ارزش‌های مدرن عمل کنند و به مردم درس دموکراسی ارائه دهند.

بنابراین، علاوه بر آموزش رسمی که در مراکز آموزشی انجام می‌شود، فعالان جامعه مدنی و رسانه‌های عمومی و کسانی که معتقد به گسترش ارزش‌های مدرن در جامعه هستند، باید به رشد آگاهی عمومی و عبور از فرهنگ و عقلانیت قومی و قبیله‌ای تلاش ورزند و باب تساهل، تسامح، دیگرپذیری و رشد عقلانیت مدرن را در جامعه بگشایند.

۶- تدوین مدل مناسب برای حل بحران هویت و همبستگی

برای حل بحران هویت و همبستگی، باید مطالعه کارشناسانه و به دور از اغراض سیاسی صورت گیرد و مدل مناسبی برای آن طراحی شود. کشورهای دیگری نیز در دنیا هستند که با بحران قومی روبه‌رو بوده‌اند یا مسأله‌ی قومیت را به عنوان تهدیدی علیه یک‌پارچگی ملت خود تلقی نموده و برای جلوگیری از این مخاطره، راه‌حلی جستجو نموده‌اند. ایالات متحده‌ی آمریکا تنها کشور غربی است که بیش از همه دارای اقوام گوناگون بوده و به عنوان یک جامعه‌ی «مهاجر» بنا گردیده است اما مشکلاتی جامعه‌ی ما را نداشته و توانسته است به چالش‌های نشأت گرفته از گونه‌های مختلف قومی پیروز گردد.

۷- توسعه‌ی اقتصادی برابر

امروز مردم با مطالبات قومی وارد انتخابات می‌شوند. این مطالبات در حقیقت ریشه در محرومیت‌هایی دارد که در گذشته‌ی تاریخ این کشور نسبت به برخی مناطق و اقوام روا داشته شده و با فراز و نشیب‌ها و تفاوت‌های اندکی، تاکنون ادامه یافته است. اگر نگاه عدالت‌محور در زمینه‌ی انکشاف وجود داشته باشد، گرایش مردم به نامزدهای قومی هم کاسته خواهد شد و مردم به صلاحیت، تخصص و شایستگی علمی و عملی یک نامزد توجه خواهند کرد. اما اگر محرومیت از مزایا و منابع عمومی برای برخی مناطق هم چنان ادامه داشته باشد و مناطق کشور به صورت گزینشی به انکشاف برسند، مردم نفع خود را در این می‌بینند که به نامزد منطقه‌ای رأی بدهند تا بتواند در انکشاف منطقه شان گامی بردارد.

۸- گسترش شهرنشینی و توسعه‌ی اقتصاد صنعتی و تولیدی

یکی از راه‌های برون رفت از عقلانیت قومی و قبیله‌ای و رسیدن به عقلانیت مدرن، تلاش برای توسعه‌ی اقتصاد صنعتی و تجاری است. اقتصاد بسته‌ی سنتی (شبانی- زراعتی)، عقلانیت متناسب با خود را به وجود می‌آورد و ظرفیت شکوفایی عقلانیت مدرن در آن وجود ندارد. پیداست که اقتصاد صنعتی ارتباط تنگاتنگی با گسترش و توسعه‌ی شهرنشینی و فرهنگ شهری دارد. بنابراین، تدابیر خاصی برای گسترش شهرنشینی و عبور از اقتصاد و فرهنگ اطرافی لازم می‌نماید. البته باید تأکید نمود که شهرنشینی به نحو موجود آن در کشور نه شهرنشینی که ادامه همان زندگی و فرهنگ روستایی است. ما هنوز با فرهنگ شهری نیز فاصله‌ی نسبتاً قابل توجهی داریم. نه شهر ما ظاهر و سیمای شهری دارد و نه فرهنگ شهری در شهرهای ما رسوخ کرده است. شهر ما در واقع همان دهی است که تعداد بیشتری از انسان‌ها را در خود جای داده است، با این تفاوت که صفا و پاکی هوای ده را ندارد، دود و غبارش بیشتر از ده است و تعدادی موثر نیز در جاده‌های آن در جنبش است.

خلاصه آن که تلاش برای ترویج و آموزش فرهنگ شهری که از پیش‌زمینه‌های آن اقتصاد صنعتی و گسترش شهرنشینی است، از پیش‌شرط‌های اصلی به وجود آمدن عقلانیت مدرن به نظر می‌رسد. (محمود، سریع القلم: ۱۰۸-۱۱۳)

۹- تشکیل نهاد نخبگان فکری کشور

برای عبور از عقلانیت قومی و قبیله‌ای، نیاز است تا یک نهادی پایه‌گذاری شود تا نخبگان فکری کشور از هر قوم و تباری برای رایزنی‌های مداوم و به دور از سیاسی‌کاری، در آن گردهم آیند و برای جلوگیری از اوج‌گیری مسائل قومی و قبیله‌ای، طرح‌های علمی و عملی ارائه دهند.

۱۰- ترویج فرهنگ گفتگو

در جامعه‌ای که سیاست ادامه‌ی جنگ است باید به نهادهای ساختن فرهنگ گفتگو و نقد علمی و منطقی، برای حاکمیت عقلانیت مدرن همت گمارد. نخبگان ما باید عادت کنند که از راه گفتگو و نقد علمی و به دور از تعصب و کینه‌توزی به حل مشکلات خود بپردازند و با هم‌اندیشی راه خود را به سوی فضای عقلانیت مدرن باز کنند. عقلانیت مدرن زمانی جای عقلانیت قبیله‌ای را می‌گیرد که ارزش‌های مدرن چون تساهل، تسامح، تکرنگرایی و فرهنگ گفتگو جای فحاشی را بگیرد. باید بپذیریم که با صرفه‌ترین راه برای حل اختلافات و رسیدن به یک اجماع حتی اجمالی درباره‌ی امهات مسائل مشترک کشور، تنها ترویج فرهنگ گفتگو است و استقرار ارزش‌های مدرن تنها از این مسیر میسور است.

نتیجه

از آن چه گفته آمد در می‌یابیم که به هر حال در سایه همکاری و تعامل قوا، به توسعه و پیشرفت همه جانبه افغانستان می‌توان امیدوار بود. بسترهایی که برای اقتدار و سرعت عمل قوه مجریه فراهم است در کنار همکاری و نظارت سیاسی شورای ملی باهم می‌توانند به کارآمدی نظام سیاسی فعلی افغانستان کمک نماید و افغانستان را از گذشته تاریک و ناامید کننده به آینده روشن و متفاوت با گذشته هدایت نماید. در این میان تعامل و هماهنگی نخبگان سیاسی (ابزاری) با نخبگان فکری امری ضروری به نظر می‌رسد. هر گاه و در هر زمینه‌ای که میان نخبگان ابزاری، و نخبگان فکری «تعامل» وجود داشته است، موفقیت را هم در پی داشته است که در زمینه‌های مختلف این موفقیت و پیشرفت قابل مشاهده است نظیر شکل‌گیری پارلمان، تدوین و تصویب قانون اساسی، تأسیس حکومت مورد قبول همه‌ی اقوام و مذاهب و مطابق با قوانین و معیارهای بین‌المللی. اما در هر زمینه‌ای که متأسفانه به جای تعامل تقابلی میان نخبگان ابزاری، و نخبگان فکری وجود داشته باز هم جامعه ما به سمت و سوی همان عصبیت کور کورانه‌ی قومی - قبیله‌ای سوق داده شده و کشانده شده که آثار و پیامدهای عقلانیت سیاسی قبیله‌ای در چند دهه‌ی اخیر در افغانستان بحران‌های متعددی را در پی داشته است که تا کنون به درجات متفاوت ادامه دارد: بحران هویت و همبستگی، بحران مشروعیت، بحران مشارکت، بحران مدیریت یا بحران کارآمدی. در افغانستان، این بحران‌ها به صورت مترکم و هم‌زمان حضور داشته و سبب گردیده است که کشور از هر جهت فلج شود و توسعه و نوسازی به رؤیای دست‌نیافتنی تبدیل شود.

که برای عبور از عصبیت و عقلانیت سیاسی قومی و قبیله‌ای، راه کارهایی ارائه گردید؛ تأکید بر تاریخ و وجوه مشترک جامعه، پرهیز از انحصار قدرت و زمینه‌سازی بهتر برای مشارکت سیاسی، تلاش برای مواجهه تعاملی با فرهنگ‌های دیگر، تقویت جامعه‌ی مدنی و تشکیل احزاب فراقومی، آموزش سیاسی به منظور اصلاح فرهنگ سیاسی، استفاده از مدل کثرت‌گرایی برای حل بحران قومی. تکرر قومی باید به نحو معقولی نهادینه شود و راهی برای همزیستی مسالمت‌آمیز نهادهای قومی جستجو شود. سیاست حذف، طرد یا ادغام اقوام در تاریخ افغانستان بارها تجربه شده و نه تنها جواب مثبتی نداده است، بلکه بر بحران‌های جامعه افزوده و مشکلات کشور را افزایش داده است، توسعه‌ی اقتصادی برابر، گسترش شهرنشینی و توسعه‌ی اقتصاد صنعتی و تولیدی، تشکیل نهاد نخبگان فکری کشور به منظور رایزنی و کار مداوم علمی در ارتباط با هویت ملی و بحران قومیت، در نهایت، ترویج فرهنگ گفتگو به جای فرهنگ حذف یا رقابت منفی.

منابع

۱. ایوزن، مارک، نخبه گرای، محمود شهابی، فرهنگ اندیشه سال سوم، شماره دهم، ۱۳۸۳
۲. آلین بیرو، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه، باقر ساروخانی، تهران، کیهان، ۱۳۸۰
۳. آلیور روآ، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، انتشارات قدس رضوی، ۱۳۶۹
۴. باقر، ساروخانی، در آمدی بر دایره المعارف علوم اجتماعی، تهران، کیهان، ۱۳۷۰
۵. مبانی علم سیاست، استفان. دی. تنسی، تهران، نشر داد گستر، چاپ اول ۱۳۷۹
۶. بشریه، حسین، آموزش دانش سیاسی (انتشارات نگاه معاصر چاپ سوم ۱۳۸۲)
۷. بصیر احمد، دولت آبادی. شناسنامه افغانستان، نشر عرفان، ۱۳۸۲
۸. افغانستان و نظام سیاسی آینده، محققین و طلاب افغانستان، قم، زلال کوثر، ۱۳۸۱
۹. تنس، استفانی، دی، مبانی علم سیاست، دکتر حمید رضا ملک محمدی تهران داد گستر ۱۳۷۹
۱۰. تی بی باتا مور، نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹
۱۱. جونل شارون؛ ده پرسش از دیدگاه جامعه شناسی؛ منوچهر صبوری، تهران: نشرنی، ۱۳۸۴.
۱۲. خسروشاهی، ابراهیم خاتمی. کتاب آسیاویژه افغانستان پس از طالبان، تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳
۱۴. دکتر علیرضا ازغندی، نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران، نشر قومس ۱۳۷۶
۱۵. رابرت میخلز، جامعه شناسی احزاب، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران، نشر قومس، ۱۳۶۹
۱۶. ریمون آرون، راه حل اندیشه در جامعه شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران: ن. انقلاب اسلامی، ۱۳۶۴
۱۷. سجادی، عبدالقیوم. مبانی تحزب در اندیشه سیاسی اسلام، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲
۱۸. عالم، عبد الرحمن، بنیادهای عالم سیاست (تهران، نشر نی چاپ سوم ۱۳۷۶)
۱۹. علی آبادی، علی رضا، افغانستان، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲
۲۰. قاضی، ابوالفضل. حقوق اساسی و نهاد های سیاسی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰
۲۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، ماده ۸۹، ۱۳۸۲
۲۲. کی روشه، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۸
۲۳. کوئن، بروس؛ در آمدی بر جامعه شناسی، محسن ثلاثی، تهران: انتشارات توتیا، ۱۳۸۳
۲۴. گولد، جولیس و کولب ویلیام ل؛ فرهنگ علوم اجتماعی، تهران: انتشارات از یار، ۱۳۸۴
۲۵. گیدنز، آنتونی؛ جامعه شناسی، منوچهر صبوری، تهران، نی، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۳
۲۶. مجموعه قوانین اساسی افغانستان، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، چاپ اول، ۱۳۷۴
۲۷. محمود، سریع القلم، عقلا نیت و آینده توسعه یافتگی ایران، مرکز مطالعات استراتژیک خاور
میانه، ۱۳۸۶